

بربریت مدرن

جعفر پویه
یورش همه جانبه لیبرالیسم افسار گسیخته تنها به سطح معیشت مردم محدود نمی شود بلکه، هجوم مغول وار ارتشهای تا دندان مسلح به مردم دیگر کشورها نیز جزیی از برنامه از پیش طراحی شده آنان است. تهاجمی که حضور پر رنگ کارخانه های اسلحه سازی را سود آور کرده و با تبلیغ احساسات ملی، آنان را به یکی از ارکان موجودیت غرور آمیز خود، بالا می کشد. سهام رو به افول این کارخانجات سیر صعودی یافته و در کنار آن موسسات خصوصی به ظاهر امنیتی و نظامی مثل قارچ می رویند و رشد می کنند. این به معنای خصوصی سازی ارتش است که یکی از نهادهای قابل اتکا در چهارچوبهای ملی برای اعمال حاکمیت در صورت بروز بحران است. مدیریت بحرانهای منطقه ای و ملی و حل و فصل آنان به وسیله دولتهای محلی، به شیوه های گوناگون انجام می پذیرد. در این میانه ارتش یکی از ارکان مهم قدرت است که هر دولت یا سیاستمداری نیازمند آن است تا با توسل به آن به مصالحه برخیزد. هزینه های سرسام آور این نهاد قدرت که به عنوان باری اضافه بر دوش بودجه های ملی سنگینی می کند، در حال به کنار رفتن است و فرماندهان سابق ارتش و قلمچماقهای محلی، سرکرده های تفنگ به دوشهای راهزن، آهسته از سایه به در آمده و عرض اندام می کنند. هم اکنون، بخش بزرگی از ارتشهای تجاوزگر به حقوق مردم در چهارگوشه جهان را اینان تشکیل می دهند و تحت نام موسسه های امنیتی - نظامی که وظیفه حفاظت و نگهداری را به عهده دارند، به خدمت فرماندهان ارتشهای متجاوز در آمده اند.

پیمانکاران نظامی که نام دیگر این مزدوران و آدمکشان اجیر شده است، بر تابلوهای نهانی پادگانهای نظامی در مناطق مختلف قابل رویت است. از یک جانب آدمکش ترین و بی رحم ترین موجودات امتحان پس داده در مناطقی همچون آفریقای جنوبی و السالوادور در این موسسات پیمانکاری حضور دارند و از جانب دیگر جویندگان کار و شغل در مناطق فقیر نشین جهان که برای به دست آوردن لقمه نانی به هر دری می زنند، در دام این موسسات گرفتار می شوند و به امید به دست آوردن امکاناتی برای ادامه حیات، وارد کارزاری می شوند که نه ربطی به آنان دارد و نه اصلاً می دانند که این بگیر و

ببند برای چیست. بنابراین، بدون هیچ پرس و جویی، وحشیانه ترین حرکات از آنان سرزده و چنان برای خود نمایی در برابر کارفرمایان به خوش رقصی می پردازند که حکایت آوردن سر به جای کلاه، بیشتر به اینان می آید. در چنین هنگامه ای، طراحان قتل و غارت و چپاول در مراکز به ظاهر پیشرفته ترین کشورهای جهان، بدون به دوش کشیدن عواقب عینی این جنایتها که در پایان هر جنگی گریبان درگیر شدگان در آن را می گیرد، بار اخلاقی آن را نیز به دوش ندارند و هراسی از آن به دل راه نمی دهند.

کسانی که شیوه کار آمریکاییها در افغانستان را مورد نقد قرار می دهند، شکایت می کنند که آنها پس از فتح افغانستان دست جنگ سالاران یا به عبارتی فرماندهان محلی صاحب عده ای تفنگ به دوش و مزدور را باز گذاشته و کاری به کار آنان ندارند. اینان نمی گویند که موسسات نظامی - امنیتی خصوصی تازه کار که پا به میدان نهاده اند، خود شکلی از همین جنگ سالارانند که به ضرورت انجام وظیفه می کنند. یعنی، جنگ سالاران افغانی نه تنها خلع سلاح نخواهند شد بلکه، به عنوان بخشی از ارتش مدرن با آموزشهای کافی به کار گرفته شده و همچون موسسات پیمانکاری نظامی برای اهداف سیاستمداران کهنه کار به خدمت ادامه خواهند داد.

هنگامی که به دلیل زیاده روی یکی از همین پیمانکاران امنیتی در افغانستان، مجریان و عوامل آن به دادگاه محلی کشیده شدند، هیچ کس به این موضوع اشاره نکرد که اینان به بخش خصوصی ای تعلق دارند که در خدمت ارباب بزرگ است. خبرگزاریها گفتند و نوشتند که آنان مردم بی گناه را پس از دستگیری تحت شکنجه های طاقت فرسا قرار داده اند و در زندانهای مخفی، مدتها آنان را نگهداری کرده و با آنان بدرفتاری کرده اند. این گروه، ابزار و وسایل مدرن ردیابی و کنترل را به خدمت گرفته و همه جا حضور داشتند و به دستور اربابان خود، پروژه های خاصی را اجرا می کردند. مقامات آمریکایی و محلی از وجود آنان اظهار بی اطلاعی می کنند، درحالی که خود آنان می گویند که از بالاترین مقامات امنیتی و نظامی دستور می گرفته اند. حال آیا باید پذیرفت که آنان همچون گروهی خودسر دست به چنین اعمالی زده اند یا در زیر کاسه نیم کاسه ای هست که هیچ کس حاضر به اعتراف به وجود آن نیست؟ چرا این موسسات خصوصی نظامی - امنیتی وجودی دوگانه دارند؟ آیا مردم هنوز آمادگی

پذیرش آنان را ندارند و یا در صورت پایان ماموریتشان، وجود عینی آنها نیز پایان خواهد پذیرفت؟
با توجه به سازماندهی جدید لژیونرها در کشورهای گوناگون و سپردن مهار آنان به دست افراد قابل اعتماد و حضور موسسات خصوصی نظامی - امنیتی در عملیات اولیه، به نظر می رسد که این طراحی موقت نبوده و ادامه خواهد داشت. بی ربط نیست اگر احتمال دهیم افرادی که در این مقاطع توسط ارتشهای متجاوز بر سرکار آمده اند، خود مدیران بخشی از موسسات خصوصی نظامی امنیتی باشند. حامد کرزای که از کارمندان یکی از موسسات وابسته به خانواده بوش است، در افغانستان به قدرت می رسد یا گماشته می شود و این پروسه تا زمان آرام شدن منطقه ادامه خواهد داشت. در انتها او که یک مقاطعه کار سیاسی است، باید کار را به کارفرمای جدید واگذار کند، تسویه حساب کرده و به راه خود برود. اما در عراق ظاهراً کار به گونه دیگر شده است.

از احمد چلیی گرفته تا علاوی، همه



پیمانکاران خصوصی کارفرماهای بزرگی هستند که برای اعمال سیاست کدخدای دهکده جهانی به کار گرفته شده اند. اما این پیمانکاران در محدوده عمل خود به رقابت می پردازند تا به کارفرما میزان سرسپردگی خود را نشان دهند و از پیمانکار دست دوم و سوم به دست اول صعود کنند. بهای یک چنین گستاخی نسبت به حق حاکمیت ملی عراق را باید مردم از همه جا بی خبر این کشور بپردازند. در آشفته بازاری که "مبارزه با تروریسم" نام گرفته، هر کس با حداکثر توان به قتل و کشتار مشغول است. سازمانهای و تشکلات بی نام و نشان که همچون کرمهایی در لجنزار زندگی می کنند، بقای خود را در زخم به چرک نشسته بدن مجروح عراق می بینند و سعی می کنند تا آنرا

مجروح تر کنند و از رسیدن هرگونه مرهمی جلوگیری نمایند. موسسات خصوصی نظامی - امنیتی که نان خود را در ادامه زد و خورد جستجو می کنند، آتش بیار معرکه اند و بنگاههای خبرپرانی نیز محلی خبر ساز برای اظهار وجود پیدا کرده اند. در این میانه، آنچه مورد توجه قرار نمی گیرد مردم تحت تجاوز قرار گرفته عراق است. کسی نمی گوید که این مردم مخالف اشغال کشورشان توسط یک ارتش متجاوز هستند. سازمان ملل که باید از آنان در این وانفسا حمایت کند، آرد به دهان گرفته و شهادت بیان قتل عام مردم بیگناه را ندارد. در آغاز

قرن بیست و یکم، علایوی شخص به قدرت رسانده شده توسط آمریکا در عراق، به مردم فلوجه مهلت می دهد که تا فلان روز سر زرقاوی را تحویل دهند و یا منتظر عقوبتی وحشتناک باشند. و مردم جهان نیز شاهد وحشیگری رخ داده پس از این تهدید هستند و لام تا کام به زبان نمی آورند. آیا نباید از زیستن در چنین زمانه ای شرمگین بود؟ مگر عقربه های تاریخ به عقب بازگشته که همچون عهد مغول و یا آغامحمد خان قاجار، کسی خواهان سر رقیب سیاسی خود است؟ چند نفر از گزارش کنندگان فرمان علاوی از صدور یک چنین فرمان وحشتناکی در این دور و زمانه تعجب کردند؟ چند نفر به آوردن یک چنین بهانه ای برای قتل عام مردم فلوجه اعتراض کردند؟ چرا تمام این به ظاهر خبرگزاریها و موسسات "انسان دوست" و "مدافع حقوق بشر" ساکت اند؟ مگر نه اینکه اینها نیز مردم اند که در تهاجم ارتش تا دندان مسلح متجاوز، قتل عام می شوند. آیا وجدان بیداری نیست و اگر هست نای اعتراضی ندارد؟ ما مردم از بیداد مشتئی ملای به حکومت رسیده در زد و بندهای پشت پرده همین جهان به ظاهر متمدن و مدرن، از خانه و کاشانه مان رانده شده ایم، از ما هزاران تن در بند و زندان آنان ماندند و بدون هیچ گناهی به چوبه دار سپرده شدند. هزاران نفر، آری، هزاران نفر!

ما هم مردم ایم، ما هم انسانیم، ما هم برای یک زندگی بهتر، برای آزادی، دموکراسی و شرایطی انسانی اعتراض کردیم و در بند حکومتی خودکامه گرفتار شدیم و در یک تابستان شوم،

بقیه در صفحه ۱۹